



- 1 و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت،
- 2 بر این گروه دلم بسوخت زیرا الآن سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند.
- 3 و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.
- 4 شاگردانش وی را جواب دادند، از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟
- 5 از ایشان پرسید، چند نان دارید؟ گفتند، هفت.
- 6 پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند.
- 7 و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.
- 8 پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.
- 9 و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.
- 10 و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دَلْمائوْتَه آمد.
- 11 و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند.
- 12 او از دل آهی کشیده، گفت، از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.
- 13 پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود.
- 14 و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند.
- 15 آنگاه ایشان را قدغن فرمود که با خبر باشید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس احتیاط کنید!
- 16 ایشان با خود اندیشیده، گفتند، از آن است که نان نداریم.
- 17 عیسی فهم کرده، بدیشان گفت، چرا فکر می‌کنید از آن جهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟
- 18 آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟
- 19 وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟ بدو گفتند، دوازده.
- 20 و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس چند زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟ گفتندش، هفت.

21 پس بدیشان گفت، چرا نمی‌فهمید؟

22 چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.

23 پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که چیزی می‌بینی؟

24 او بالا نگریسته، گفت، مردمان را خرامان، چون درختها می‌بینم.

25 پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه‌چیز را به خوبی دید.

26 پس او را به خانهاش فرستاده، گفت، داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.

27 و عیسی با شاگردان خود به دهات فیلیپس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که، مردم مرا که می‌دانند؟

28 ایشان جواب دادند که یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.

29 او از ایشان پرسید، شما مرا که می‌دانید؟ پطرس در جواب او گفت، تو مسیح هستی.

30 پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از او خبر ندهند.

31 آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.

32 و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.

33 اما او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت، ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی‌کنی بلکه چیزهای انسانی را.

34 پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت، هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.

35 زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند.

36 زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟

37 یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟

38 زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمند شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمند خواهد گردید.